ملاحظاتی در فرهنگ هند و ایرانی (قسمت دوم): انقلاب بزرگ فرهنگی

مشایخ فریدونی، م

از هر فرهنگ و آئین با گذشت زمان افکار مخالفی زاییده میشود و باز از ترکیب همان‏ افکار مخالفت با آئین اصلی عقاید جدیدی قدم بعرض وجود می‏نهد...اینست ناموس‏ تطور و تکامل.

فرهنگ و آیین ساده و دائی هم در دست بر همنان در یک دوران هزار ساله چنان‏ مسخ و مزاحم شد که دیگر قابل تحمل نبود.باینجهت زرتشت و بودا و سایر مصلحان دینی‏ و اجتماعی برخاستند و از ترکیب اصول عقاید آریایی با واردات و مکتسبات ذهنی خویش و مقتضیات زمان آداب و شرایع تازه‏ای بمردم آموختند و کتابهای جدیدی تصنیف کردند.

ولی باز طبیعت به سنت همیشگی خود ادامه داد و دیری نگذشت که رایان و بر همنان‏ و آکاسره و موبدان فرهنگ و آیین را در جهت کام گزاری و خود کامگی برگرداندند. عمر نابغه‏ها و جهانشاها و افتخار طلب‏ها در هند و ایران شروع شد-حق تعلیم و تعلم‏ از تودهء مردم سلب گردید.زمامداران دم از خدایی زدند و مردم را بپرستش خود گماشتند علمای دین بجای مبارزه با ستمکاری خود در پناه ستمکاران درآمدند و ریزه خوار خوان یغمای‏ ایشان شدند.هرکس دم از عدل و مساوات زد بر دار شد.اساس اجتماع بر عدم تساوی‏ طبقاتی و نژادی قرار گرفت.همه خود را محکوم طبقات فوق حس میکردند وبه‏"سیستم‏" غلامی خو گرفته بودند.اقتصاد عمومی به پست‏ترین و ظالمانه‏ترین شکل تنزل کرده بود. روح سلحشوری کشته شد.آرتش هدف ملی نداشت و در هر آزمایش شکست میخورد. مذهب‏ها و مسلک‏های گوناگون که مولود عدم رضایت عمومی بود و از اختلاف شاهزادگان‏ و ادیان بر سر املاک و امتیازات ریشهء وحدت ملی را تباه کرد.همه از سر نوشت خشمگین‏ و درپی وصول فرج از غیب بودند و همه مظلوم و وحشت زده و جاهل و فقیر و طفیلی می- نمودند.در فجر این شب ظلمانی بود که ندای عدل و مساوات از حلقوم محمد بن عبد الله (571-563 م-53 ق هـ-11 هـ)بگوش ستمکشیدگان رسید و شکست در زنجیرهای غلامی‏ و کاخ‏های ستمکاری افکند.

داستان ورود اسلام به ایران و هند از جهانی شبیه است.گرچه اول به ایران و بعد سند و هند وارد شد ولی در هیچیک از دو کشور با دفاع جدی روبرو نشد و عامه مردم ازین‏ دین تازه که شریعت مساوات و راه نجات ایشان بود استقبال کردند.اسلام در هر دو کشور بزرگترین و عمیق‏ترین انقلاب معنوی فرهنگی را بوجود آورد و اساس افکار و اعتقادات سحیف‏ و پوسیده را واژگون نمود در هند و ایران ملتهای جوان با هدف و"ایدئولوژی‏"شخص‏ و مقدس بوجود آورد که سوابق فرهنگی و خصایص نژادی را با احکام محکمات اسلامی،دین‏ فطرت و عقل و آزادی در خود جمع ساختند.

مسلمانی از همان سال که ابو بکر به خلافت نشست راه خود را به سوی ایران گشود.

مداین بسال شانزدهم هجری(637 میلادی)دروازه‏های خود را بروی سعد بن ابی وقاص‏ (23ق هـ-55هـ 603-675 م)باز کرد و تمامی قوای نظامی ایران در میدان نهاوند تسلیم نعمان بن مقرن که در همان جنگ کشته شد گردید.امپر یالیسم ساسانی و جباری‏ مؤبدان و امراء و شهر داران(ساتراپ‏ها)بنهایت رسید.آتشکده‏ها خاموش و مساجد ساخته شد.طبقات مرحوم زنجیر فوج فوج بدین اسلام گرویدند.جنگاوران عرب که‏ شمارشان از یک ششم سپاهیان یزد گرد کمتر بود و ابدا با فنون جنگ و قواعد لجتیک و تاکتیک استراتژی و مهندسی آشنائی نداشتند بدنبال مشعل قرآن راه آسایش و رهایش‏ را در دلها گشودند و هنوز نیم‏قرن نگذشته بود که جز در نقاط دور افتاده همه ایرانیان‏ مسلمان شدند.

این نهایت نادانیست که ما هم کورکورانه مثل مستشرقان مغرض بگوئیم:ایرانیان بزور شمشیر مسلمان شدند و هیچوقت قلبا به آن ایمان نیاوردند!!-اگر اینها راست میگویند پس چرا از همان صدر اول امامان و قاریان و محدثان و فقیهان و مفسران و نحویان و صوفیان‏ و حکیمان و پزشکان و اخترگران و شاعران و نویسندگان...ایرانی کمر به تصنیف علوم‏ و معارف اسلامی و تشکیل ادبیات و نظم نثر عربی بستند؟-چرا واژه‏های تازی را بعنوان‏ جزء مقوم زبان خود پذیرفتند؟-چرا سرمایه معنوی همه شکارهای ادب فارسی قرآن- و حدیث است؟-چرا خط عربی را برگزیدند و زبان دری را اشعار اسلام و زبان مشترک. Lingua Franca جامعهء مسلمان آسیائی ساختند؟(خط و زبان پهلوی،بصورت‏ زبان مؤبدان زبان زند و پا زند در آتشکده ماند.ولی خط عربی و زبان دری شعار مسلمانان ایران و سایر مسلمانان غیر عرب گردید)-چرا بتقلید شعر عروضی گفتند و چرا نثر مسجع نوشتند و چرا تا به پنج قرن مکاتبات رسمی و دولتی بزبان دوست بسیار عزیزم آقای دکتر وحیدنیا:برای یادگار آخرین قطعه شعری را که نوشته‏ام‏ بحضورتان تقدیم میکنم.پاریس-ژوئیه 1977-ارادتمند علی اصغر حریری‏

آفرینش

گویند که از مشیت پروردگار فرد، در هفت روز خلقت آدم بسر رسید. روز نخست از آبی و خاکی سیاه و سرد، گرگ آفرید و روز دوم بره آفرید؛ پس در دو روز دیگر خار آفرید و ورد، آنکه پدید مرد و پس از وی زن آفرید. ز آن پس خلقت موجود راست کرد، با یک اشاره بر تنشان روح بردمید. تا گرگ زنده شد،بره را بر درید و خورد؛ خار از حسد مراقبت ورد را گزید. دیگر مجال فکر و تعمل نداشت مرد، بگشاد بازوانش و زن را ببر کشید.

تازی بود؟-پاسخ همهء این چراها در یک جمله جمع است.ایرانیان ریاکاری نکرده‏ و نمیکنند-اسلام را با دل و جان پذیرفتند.فرهنگ اسلام را به سائقهء ایمان تدوین‏ کردند و زبان عربی را از روی همین عشق و علاقه تکمیل نمودند و سیبویه شیرازی(عمرو بن عثمان بن قنبر 148-180-765-796 م)روی همین عشق و علاقه با تدوین صرف‏ و نحو در"الکتاب‏"زبان تازی را از صورت بدوی درآورده جنبه علمی و بین‏المللی بدان‏ داد.

از دههء آخر قرن اول هجری که اسلام همراه‏"شیرازیان‏"سپاهیان عرب وارد هند و سند شد و از اوایل قرن پنجم که خراسانیان غزنوی لاهور پایتخت ساختند-آئین اسلام‏ و تصوف و شعر و هنر فارسی در اقصی نقاط آن کشور رایج گردید و نه تنها ملتی مستقل و جداگانه بنام ملت اسلامی(امروز پاکستان و بنگلادش)بوجود آورد بلکه از ترکیب فرهنگ‏ هندی با فرهنگ ایران مسلمان یک فرهنگ سازنده و ثمر بخش پیدا شد که آنرا فرهنگ هند و اسلام In do Islamica یا فرهنگ هند و ایرانی In do Iranica نام‏ نهاده‏اند که درین مقالات از آن سخن میگوئیم.